

به مناسبت بزرگداشت روز زن

سارا قاضی

Sara@kargar.org

روز هشت مارس هر سال فرصتی بوده است تا نگاهی به وضعیت زنان ایران در عرصه اجتماعی و سیاسی بیندازیم. از آنجائیکه زنان نیمی از افراد جامعه را دربرمی گیرند، پرداختن به مسائل آنان، در حقیقت به معنای پرداختن به کلیه مسائل روز جامعه ایران می شود. از اینرو، ما نیز همواره شاهد و ناظر حضور آنان در زمینه های بسیاری از مبارزات مردمی برعلیه رژیم اسلامی ایران بوده ایم. تک تک زنان ایران نه تنها بطور مدام در حال جنگیدن با جمهوری اسلامی بر سر حقوق انسانی، اجتماعی و مدنی خود بوده اند، بلکه در چند سال اخیر همواره در صحنه مبارزات سیاسی حضور داشته و با تمام امکانات و قدرت خود، پا به پای مردان مبارزه کرده اند. انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری یکی از دستاوردهای بزرگ زنان در مبارزه با رژیم مستبد و «تمامیت خواه» اسلامی در دهه دوم حیات این نظام بود. حضور پا به پای زنان کارگر در مبارزات کارگران ایران برعلیه قوانین کار و انواع فشار و ستم وارد بر کارگران، از قبیل دستمزدهای عقب افتاده، اخراجها، میزان حقوق، بیمه و مزایای یک نمونه، و حضور دختران دانشجو در مبارزات دانشجویی قریب به دو سال پیش و حضور زنان در دفاع از حقوق دموکراتیک و حق بیان مطبوعات توقیف شده نمونه دیگری، از مبارزاتی بوده است که بر روی انتخابات نمایندگان مجلس ششم تأثیر مستقیم گذاشت. حضور مستقیم و پیگیری ا فشار مختلف زنان ایران در مسائل روز کشور و در مبارزه علیه ستم جنسی ای که قوانین اسلامی بر زن روا داشته (بخصوص کوشش زنان در انتشار مجلات و مطرح کردن فشارها و محدودیتهایی که قوانین رژیم اسلامی بر زنان تحمیل کرده است).

بقیه در صفحه ۲

اخبار کارگری ۱۵

۱۵/ اسفند ۱۳۷۹

Editor@kargar.org

بیست و پنج کارگر باید فوراً آزاد گردند!

در جریان تجمع و راهپیمایی کارگران کارخانه سیمین اصفهان ۲۵ نفر از کارگران مبارز توسط «پرسنل انتظامی» دستگیر شدند. این دستگیری ها در پی تظاهرات ۵۰۰ نفری کارگران کارخانه سیمین صورت گرفت. کارگران کارخانه سیمین همانند بسیاری از همقطاران کارگر در سراسر ایران خواهان دریافت حقوق های عقب افتاده خود و مزایای ابتدای در مقابل کارخانه دست به اعتراض زده بودند.

رژیم ادعا کرده است که کارگران مسلح به «میله های آهنی» و «سنگ» بوده و ماموران برای «حفظ نظم و امنیت» آنها را دستگیر کرده اند. بدیهی است که این اتهامات همه بی اساس بوده و معترضین علتی برای حمل میله های آهنینی به یک تظاهرات اعتراضی نمسالمت آمیز نداشته اند. اما ماموران رژیم و «یگان» های ضد شورش همواره با ابزار سرکوبگریانه، کارگران را در هر اعتراض و تظاهراتی متفرق و دستگیر می کنند.

مبارزه برای بازپس گیری حقوق عقب افتاده کارگران مبارزه است علیه تمام اجحافات رژیم در بیست و دو سال گذشته. کارگران ایران در عمل به این مطلب پی برده اند که وعده و وعیدهای رئیس جمهور و اصلاح طلبان نیز همانند باند «تمامیت خواه» همه بی اساس بوده و آنها باید متکی بر نیرو و تشکل های مستقل خود از حقوق شان دفاع کنند.

نیروهای مترقی و مبارز در تمام جهان باید خواهان آزادی فوری دستگیر شدگان شده و با تمام نیرو سیاستهای ضد کارگری رژیم حاکم را افشا کنند.

سخنی با فعالان «حزب کمونیست کارگری»

صفحه ۸

م رازی

سلگرد روز جهانی زن

(از ص ۱)

جو کنونی ایران را به آنجا رسانیده که حتی صدای مهره های اصلاح طلبی همچون زهرا رهنورد، رئیس دانشگاه الزهرا، اینطور به اعتراض و نگرانی بلند شده و در رابطه با دستگیری روزنامه نگار، فریبا داوودی، می گوید: «ما نمی گوییم که در کشور جرمی وجود ندارد و زنان و مردان مرتکب جرم نمی شوند، اما باید از مجاری قانونی و اخلاقی ... بهره مند باشیم...»، «چرا باید ... یک زن روزنامه نگار را جلوی فرزند و همسرش با خشونت از خانه و خانواده جدا کرده و در حبس قرار دهند.» «چرا با زنان نخبه و اندیشمند، این چنین ظالمانه و خشونت بار رفتار می شود.» (تهران، ایرانا، ۱۱ اسفند ۱۳۷۹ برابر اول مارس ۲۰۰۱).

جواب به این سئوالها بر همگان روشن است: در کلیه نظامهای دیکتاتوری کشورهایی مانند ایران، به هر شکل و لباسی، گرفتن همه گونه حق آزادی (بخصوص حق بیان) و خفه کردن هرگونه صدائی در گلو، تضمین کننده عمر این نوع نظامها است (البته تا زمانیکه موقع قیام مردمی فرارسد). اما در چنین دورانی همواره فشار و ستمی مضاعف بر زنان روا داشته می شود و دلیل آنهم براحتی برای همگان قابل درک است: آنگاه که زنان مبارز و پیشروی جامعه ای برای مبارزه برعلیه بیدادگریهای رژیم کشور خود برخیزند، ناخودآگاه این حرکت به فرو ریختن یکی از پایه های رژیم که همان اصل ستم مضاعف بر زن باشد، منتهی می گردد. دلیل اینهم آنچنان مبهم نیست: ستم جنسی بر زن یکی از سه اصل اساسی است که نظام مالکیت خصوصی از ابتدا بر آن متکی و استوار گردید.

از اینرو است که نظر پردازان رژیم اسلامی ایران هم با کمال وقاحت، قادرند سر خود را بالا گرفته و اینگونه ادعا کنند:

عبدالکریم سروش: «...وقتی چیزی در تاریخ قاعده شد، باید آنرا واجد ریشه ای که در روان یا ساختمان بیولوژیک انسان دانست.» «من نمی خواهم بگویم به زنان ظلمی شده یا نشده، بلکه می خواهم بگویم که با این تبیین مبتنی بر

ظلم مسئله حل نمی شود.» «...با چنین تحلیلی شاید دیگر نامش را ظلم هم نتوان گذاشت. وقتی امری مقتضی شرایط است چگونه می توان نام آنرا ظلم گذاشت.»

نقض گفته سروش را در نظریه رهنورد، ایرانا اینطور عنوان می کند: «هم اکنون زنان پیشتر از قانون حرکت می کنند، اما به لحاظ قانونهای مدنی گرفتار موانع و مشکلات بسیار بزرگی هستند که جلوی رشد و فعالیت آنها را گرفته است.»

وفتی که رهنورد از مراجع قضائی و قوه مقننه می خواهد تا در اصلاح قوانین قیم مآبانه نسبت به زنان کوشش شود، ما این نتیجه را می توانیم بگیریم: ۱) بازدهی آنهمه آموزشهای اسلامی بر روی زنان ایران، در واقع به ضد نظریه سروش تبدیل گشته و نشان می دهد که این نظریه ها نه تنها «ریشه در روان و ساختمان بیولوژیکی» (ساختمان بدنی) زن ندارد، بلکه ۲) ریشه اصلی در درون قوانین است. رژیم هم بر پایه همین قوانین استوار است. لذا رژیم به افرادی مانند سروش نیاز دارد تا به اصطلاح جوابگوی فلسفی این موج در حال پیشرفت باشد و تا آنجا که ممکن است همچون سدی جلوی این حرکت را بگیرد. اخلاق و تعصبات مذهبی هم بعنوان یکی از این وسائل، همیشه بکار گرفته شده است.

جمع بندی زهرا رهنورد از وضعیت زنان ایران در رژیم اسلامی و پیشنهاد او در مورد تغییر قانون کاملاً صحیح و حتی «انقلابی» است. منتهی به نظر ما یک اشکال اساسی دارد و آن اینست که پیشنهاد این تغییر در قانون به نفع زنان را به تهیه کنندگان و مجریان این قوانین می دهد - گوئی آنها ندانسته و از روی سهل انگاری و نادانی این قوانین را پیاده کرده و در این بیست و دو سال به زنان ایران تحمیل کرده اند!

آنان که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ این قوانین را به عنوان «قانون اساسی» تصویب کرده و تا کنون نیز به اجرا درآورده اند، به خوبی به نوع و میزان بندهائی که این قوانین بر دست و پای زنان می زدند، آگاه بوده و هستند و به همین دلیل هم نظربردازان خود را از انواع حجت الاسلامها و آیت الله ها و «دانشمندان» بوجود آورده اند، تا از طریق رشد تعصبات

صورت و موی خود، شوهر خود را از رها کردن او و بدنبال زنان دیگر رفتن باز دارد! زن شایسته کسی بود که همه این مسائل را با روی باز و خلق و خوی خوب و پسندیده پذیرفته و اعتراض نمی کرد!

۲- اجازه کار و تحصیل زن بدست شوهر بود. لذا خیلی از مردان دختران کم سن و سال را انتخاب می کردند تا آنان را «بنا به میل و سلیقه خویش پرورش دهند»!

۳- زنان کارگر و کارمند همواره در محل کار خود از جانب مردان مورد بی احترامی و بی حرمتی قرار می گرفتند. لذا هر کسی حاضر نبود با زنی که مثلاً پرستار یا نرس بود ازدواج کند. گوئی آن زن کالای دست دومی در بازار بود! اما با تمام اینها نظام حاکم هیچگونه بودجه اقتصادی خاصی برای زنانی که مجبور بودند برای گذران زندگی خود کار کنند، نداشت، تا این زنان بر اثر فشار مالی روی به هر کاری نبرند.

۴- حق طلاق همواره با مرد بود. حتی با وجود دادگاه های خانواده که باصطلاح برای ایجاد تساوی حقوق و عدالت بین زن و مرد در امر طلاق ایجاد شده بود، باز هم زن نیاز به این داشت که شوهر یا وکیل شوهرش سوره طلاق را بخواند، در غیر اینصورت زن باز هم نمی توانست طلاق خود را بگیرد، حتی با داشتن ورقه حق طلاق از سوی دادگاه. اما اگر مرد مایل به طلاق دادن بود، پس از رفتن به دادگاه خانواده در آخر می توانست زن خود را حتی در غیاب او نیز طلاق دهد و برای این منظور کافی بود که با داشتن اجازه طلاق از سوی دادگاه به محضری رجوع کرده و سوره طلاق را در حضور شاهد می خواند.

۵- در برابر پدر، مادر هیچگونه حقی نسبت به فرزندان خویش نداشت، مگر در شرایط خاص. پس از طلاق، فرزند دختر تا هفت سالگی و فرزند

مذهبی بتوانند جلوی هرگونه مقاومت و مبارزه ای را که زنان در راه کسب آزادی و حقوقشان می کنند، سلب نمایند. سلب حقوق مدنی و اجتماعی از زنان عملاً نیمی از جامعه را فلج کرده و آنان بر اثر فقر فرهنگی از یک طرف و فقر اقتصادی ناشی از نظام حاکم و قوانین ظالمانه آن از طرف دیگر، در زندگی بقدری درگیر ابتدائی ترین مسائل و نیازهای روزمره می شوند که دیگر فرصت و توانی برای مبارزه بجا نمی ماند.

لذا ساده لوحانه خواهد بود، اگر تصور کنیم که می توانیم سرمداران این رژیم را با منطق، گوشزد یا خواهش و تمنی به ایجاد کوچکترین تغییری اساسی در وضع زنان ایران، وادار کنیم. اضافه بر این، اصلاحاتی هم که در چهارچوب قانون اساسی کنونی انجام گیرد، هرگز نمی تواند جوابگوی نیازهای آزادیخواهانه و حقوق انسانی زنان ایران باشد.

در بهترین شکل، این اصلاحات وضع زنان ایران را به دوران قبل از انقلاب و زمان شاه باز می گرداند. در میان ما هنوز هستند کسانی که خود، آن دوران را تجربه کرده و خوب به خاطر می آورند که وضع زنان در برابر قانون و در اجتماع چگونه بود. صرف نداشتن حجاب یا تا حدودی حق انتخاب لباس یا حق کار و تحصیل در بسیاری از زمینه ها، هرگز نتوانست حقوق واقعی زنان را در برابر قانون و اجتماع نسبت به آنها ادا کرده و از ستم جنسی بر زن جلو گیری نماید. موارد زیر از جمله زنجیرهایی است که در نظام سرمایه داری وابسته به غرب شاه، بر دست و پای زنان ایران در شهرهای بزرگی چون تهران که «دروازه های تمدن به رویش باز شده بود» دیده می شد :

۱- اجازه دختر بدست پدر و برادر، اجازه زن بدست شوهر بود. در خانواده ها آزادیهایی که به پسران داده می شد، برای دختران ناشایست بشمار می آمد. در روابط زناشوئی، زنی قابل تقدیر بود که بتواند نقش کلفت، وسیله خصوصی ارضاء همسر، ماشین تولید مثل و مسئول کلیه امور مربوط به خانه و افراد خانه را بازی کند و با همه این وجود، همیشه با پوشیدن لباسهای «شیک» و آرایش

می کرد، کاملاً فرق می کرد. هیچ مرد غریبه ای جرئت حمایت از زن شوهرداری را نمی کرد، چون بلافاصله مورد تهمت قرار می گرفت و تصور بر این می رفت که حتماً آنها با هم رازی در پنهان دارند! و به خاطر او است که این زن با شوهرش نمی سازد. در غیر این صورت، یک زن «سالم» کسی بود که مطیع و سر به زیر بوده و «هرگز کسی صدایش را نمی شنید»! هرگاه زنی قادر بود به خاطر فهم و شعورش در برابر این ستمها به ایستد، بلافاصله به او تهمت: «زیر سرش بلند شده است» را می زدند.

۹- رفتار مرد سالارانه در خانواده، در میان بستگان و در کوچه و بازار و محل کار همیشه زنان را رنج می داد. بی حرمتی و آزار و اذیت زنان و دختران در خیابان، در ایستگاه اتوبوس، داخل اتوبوسهای انبوه از جمعیت، توی تاکسی، در صف سینما و غیره بسیار متداول و حتی پذیرفته شده بود. حتی اینکه علت این امر را طرز رفتار و لباس پوشیدن زنان قلمداد می کردند نیز در جامعه جا افتاده بود. همه اینها نتیجه فرهنگ مرد سالاری حاکم بود که از طریق قانون حمایت می شد و حتی خیلی از زنان نیز این باور را داشتند که در واقع مقصر خودشان هستند. سردمداران و قانونگذاران آن زمان نیز همچون همپالکیهای عمامه ای امروز خود، خوب می دانستند که چه می کنند!

لذا چرا زنان ایران باید پس از بیست و دو سال تحمل ستم مضاعف و قرون وسطائی رژیم اسلامی، اکنون به مبارزه برخیزند تا با ایجاد اصلاحات بدست جناح «اصلاح طلب» رژیم، از این چاه در آمده و به چاه قبلی افتند؟ آیا هنوز وقت آن نرسیده که زنان و دختران نسل امروز ما، در برابر اشکال مختلف ستمی که در طول تاریخ بر آنها تحمیل گشته، به مبارزه برخاسته و ریشه این مرد سالاری و ستم بر زن را قطع نمایند؟

پسر تا دو سالگی به مادر می رسد و پس از آن پدر می توانست فرزند را از مادر جدا کند، مگر در برخی شرایط خاص.

۶- زنی که از شوهر فرزند نداشت، پس از مرگ شوهر، از آن زندگی مشترک هیچ سهمی نمی برد و خانواده شوهر می توانستند زن را از خانه و آشیانه اش به بیرون انداخته و ارث (پسر یا برادر خود) را بر زن محروم نمایند. زنی که از شوهر فرزندی به جا داشت، تنها یک هشتم از اموال را از شوهر به ارث می برد و بقیه متعلق به فرزندان بود. خانه و زندگی اینکه این زن طی سالها زحمت و به اصطلاح یکی را دو تا کردن فراهم کرده بود، به ناگهان از او سلب شده و به فرزندان تعلق می گرفت. اگر فرزندان زیر سن قانونی بودند، مردی از طرف خانواده مرد (مثل برادر شوهر) بر امور زندگی و چگونگی تقسیم ارث و حفاظت از آن تا به سن قانونی رسیدن کودکان، گمارده می شد.

۷- هنوز در سال ۱۳۵۷ و قبل از انقلاب اجازه خروج زن از کشور بدست شوهر و اجازه خروج فرزندان فقط بدست پدر بود. در نتیجه زنها با ظاهری کاملاً غربی و مد روز باید در گذرنامه شان از شوهر اجازه خروج می داشتند.

۸- در آن زمان، اگر بین زن و شوهر اختلاف به جایی می کشید که دعوا می شد، مرد بدون هیچگونه دغدغه خاطری به خود اجازه می داد که هرگونه ضرب و شتمی را بر زن وارد آورد. در اینگونه موارد زن از هیچگونه حمایت قانونی برخوردار نبود، مگر اینکه پدر یا برادر داشت. زنانی که از داشتن پدر یا برادر محروم بودند، هیچ مرجعی برای حمایت نداشتند تا در برابر اعمال وحشیانه شوهر ایستادگی کنند. حتی رفتار دادگاه های خانواده نسبت به زنانی که بدون پدر یا برادر به این دادگاه رجوع می کردند با رفتاری که نسبت به زنانی می شد که خانواده شان از آنها حمایت

اگر چه هرگونه مبارزه ای از طرف زنان ایران در برابر رژیم مورد تأیید همگان است، اما تا کنون باید بر زنان ایران ثابت شده باشد که نه با زبان خوش، مثل طرز برخورد زهرا رهنورد و نه از راه پارلمان مقاومت کردن در برابر رژیم، مثل سخنرانی پیش از دستور اخیر فاطمه حقیقت جو، نماینده مجلس، می توان حقوق و آزادی خود را کسب کرد.

از اینرو است که ما معتقدیم که مبارزات زنان ایران برای کسب آزادی و حقوق انسانی آنها منوط به ایجاد حرکت‌های متشکل، مستقل و سازماندهی شده ای است که از بطن جامعه بلند شود. شخصیت های شناخته شده ای همچون نماینده مجلس و رئیس دانشگاه، بجای اینکه عاملان ستم بر زن حاکم را مورد خطاب قرار دهند و خواهان ایجاد عدالت در چارچوب همان نظام و ایدئولوژی باشند، می باید روی خطاب خود را به توده زنان ایران کرده و صادقانه ابراز دارند که از این بیشتر ظلم را نمی شود تحمل کرد و زنان ایران را در خط درست مبارزه راهنمایی کنند. اما این توقع از بورژوازی اصلاح طلب خیلی زیاد است!

ولی این نوع برخوردها در درون رژیم در واقع جو حاکم را به نفع زنان در تمام اقشار جامعه تمام می کند و به زنان این شجاعت را می دهد که در پی راه حلی برای مبارزه مستقیم تر باشند. زنان ایران نیز همچون سایر اقشار جامعه از زمان روی کار آمدن خاتمی تا به امروز به این نتیجه رسیده اند که به جناح اصلاح طلب امیدی نیست.

زنان ایران به تشکلی که کاملاً از دخالت رژیم و جریانات داخلی و خارج کشور، مبرا و مستقل بوده و از بطن توده مردم بیرون آمده باشد، احتیاج دارند که حتی پس از سرنگونی این رژیم نیز همچنان مستقل و متشکل در صحنه سیاسی و اجتماعی جامعه حاضر بوده و خود را برای مبارزه با جریانات راستی که امروز سنگ دکتر مصدق را به سینه می زنند، آماده کنند. بورژوازی ما چه از نوع جناح «اصلاح طلب» درون

رژیم، چه از نوع مصدقی آن، چه از نوع سلطنت طلبش و «مجاهد»ش، جملگی به نوبه خود، در صحنه سیاست ایران جولان داده و ماهیت خود را در زمان حضورشان در صحنه عمل ثابت کرده اند. با این تجربه از گذشته دور و نزدیک، زنان ایران اکنون روشن تر و آگاهتر از آنند که دنباله روی این جریانات شوند. در نتیجه، زمان آرام نشستن و منتظر دیگران شدن بسر رسیده و زنان ایران با تشکیل یک سازمان دفاع از حقوق زنان لازم است همواره بطور فعال در صحنه حضور داشته و خود را به سایر جریانات مستقلی که به همین نحو از بطن جامعه بیرون می آیند، متصل کنند.

وجود چنین تشکلی البته نیاز به یک برنامه مبارزاتی مشخص دارد که در درون آن کلیه خواست های زنان انعکاس یافته باشد. به نظر ما موارد زیر از جمله خواستهای اساسی و مهم این تشکل می تواند باشد:

۱- برچیده شدن هرگونه ماده ای در قانون که بین زن و مرد تفاوتی مبنی بر جنسیت می گذارد.

۲- جمع شدن هرگونه مزایای قانونی مرد به صرف جنسیت.

۳- برابری کامل حقوق مدنی و اجتماعی بین زن و مرد.

۴- برابری کامل دستمزد و مزایا برای زن و مرد در برابر کار مساوی.

۵- گذاشتن مجازات برای وارد آوردن هرگونه ضرب و شتم یکی بر دیگری.

۶- حق انتخاب همسر و حق طلاق بطور مساوی برای زن و مرد.

۷- آزادی عمل، حق کار، حق تحصیل، حق مسافرت برای همه زنان.

۸- برابری میزان ارث دختر و پسر از پدر یا مادر.

۹- سهیم بودن زن و مرد بطور مساوی از اموال مشترک.

۱۰- وارث مساوی بودن از اموال مشترک

۱۱- حقوق مساوی بین پدر و مادر در برابر فرزندان

زمانیکه خود در مسند قدرت قرار گرفتند، تغییر دهند. نتیجه اینکه آنها نه تنها هرگز قادر به پاسخگویی به خواسته های کارگران نشده اند که مسائل زنان نیز همچنان در حد راه حلهای بورژوازی برای زنان طبقه خود، باقی مانده است.

لذا اگر چه وجود ۱۱ نکته بالا و خیلی نکات دیگر را هم در قوانین دموکراتیک این کشورها می توان یافت، ولی در این کشورها (حتی در سوئد، نروژ و آلمان) هنوز هم کلیسا و نظام سرمایه داری حاکم بوده و ستم طبقاتی و ستم جنسی وجود دارد. مثلاً زمانیکه زنان برای حق سقط جنین بر این دولتها فشار می آورند، بلافاصله، جناحهای محافظه کار و مذهبی به پوپ اعظم در رُم روی آورده و پوپ هم بلافاصله این دولتهای «مردمی» را گوشمالی می دهد و این طرفداران «آزادی» و «حقوق» زن و این «نمایندگان» توده مردم نیز فوراً عقب می نشینند.

آنچه که مردم ایران و بخصوص زنان ایران در رابطه با این جریانات غربی باید بدانند، اینستکه دستاوردهای دموکراتیک، مثل آزادی بیان و حقوق زنان در این کشورها نه محصول مبارزات احزاب دموکرات یا سوسیال دموکرات که در واقع بخشی از مبارزات خود مردم بخصوص در دوران انقلابات بوده است. نمونه همه این نکات را زنان ایران در دوران انقلاب مشروطه و بعد هم انقلاب ۱۳۵۷ تجربه کرده اند و بهترین شکل حقوق دموکراتیک برای مردم ایران را هم در دهه ۱۳۵۰ بدست بورژوازی ایران به خاطر می آورند. پس جریانات اصلاح طلب و سوسیال دموکرات چه در ایران و چه در خارج، برنامه تازه ای برای ارائه ندارند. امروز موضوع اصلی برای زنان ایران تنها کسب حقوق و آزادی نیست، بلکه چگونگی رسیدن به آن هم مطرح است. تمام این تجربیات تاریخی ثابت می کند که برای کسب حقوق انسانی و رهائی واقعی از چنگال هرگونه ستم و استثمار باید به ریشه آنها پرداخت و راه حل اساسی و انقلابی برای آن یافت.

پیاده کردن چنین ماده هائی در قانون اساسی یعنی زیر و رو کردن کل نظام کشور، یعنی زدودن تمامی مظاهر مذهبی و ستم از قانون، یعنی انقلاب! و نه اصلاحات در چارچوب این نظام یا هر نظام سرمایه داری دیگر! در اینجا ممکن است که در ذهن خواننده این تداعی کند که موارد بالا، مسائل ناگفته و ناشناخته ای نیستند و اغلب جریانات اصلاح طلب و سوسیال دموکرات کشور و حتی سلطنت طلب ها هم همین بحث ها را دارند... یا مگر در اروپا و امریکا غیر از این است؟!

عقیده ما بر اینستکه آنچه که تمامی جریانات راست در این موارد مدعی آن هستند و نمونه به اصطلاح کاری آنها هم از کشورهای غربی مثال می آورند، ممکن است برای برخی از زنان ایران به علت تحت فشار و اختناق و ستم قرار داشتن «فرج» ی باشد. اما واقعیت امر را با نگاهی صادقانه به تاریخ احزاب دموکرات، سوسیال دموکرات و کارگری در قدرت آمریکا و اروپا می توانیم ببینیم. این جریان که هم از «حقوق کارگر» و هم از «حقوق زنان» دفاع می کنند یا مانند فاطمه حقیقت جو در پی بحث های پارلمانی این «حقوق» را از نمایندگان مجلس سرمایه داری می خواهند و یا مانند زهرا رهنورد با خواهش و تمنی، اشکال این نوع دیدگاه در اعتقاد به «دموکراسی بورژوائی» است. یعنی از طریق رأی به «نمایندگان مردم» و ورود به مجلس و نظام حاکم می توان حق خود را گرفت. در حالیکه تاریخ همه این احزاب نشان می دهد که نه تنها این جریانات نتوانسته اند «خواسته» های خود را از نظام سرمایه داری بگیرند، بلکه خود عملاً و نهایتاً در شمار عمال نظام سرمایه داری در آمده و زحمت سرکوب مردم را از روی دوش گردانندگان نظام سرمایه داری برداشته و خود تحت عنوان «نماینده» مردم، در عمل هرگونه حق اعتراض و مبارزه را از توده مردم سلب کرده اند. پرونده ونتیجه عملکرد این احزاب در غرب امروزه نشان می دهد که آنها نتوانستند هیچیک از مبانی بورژوائی را حتی در

و دولت سرمایه داری که مجری قوانین نظام سرمایه داری است، نمایندگانی از میان خود انتخاب کرده و ارگانهای دفاع از حقوق زنان را بسازند.

اجازه چنین عملی را هیچ نظامی جز نظام کارگری، به هیچ قشری اعطاء نخواهد کرد. تنها در نظام حاکمیت شوراهای است که مردم تمامی اقشار جامعه حق خواهند داشت تا بطور مستقیم در ساختن آینده خود و قوانین لازم در جامعه دخالت کنند. در نظام شورائی دیگر شاه، امام یا مجلس و رئیس جمهور وجود ندارد که وقتی بر مسند نشست، دیگر بهیچوجه پایین آمدنی نباشد. نمایندگان مردم در شوراهای در هر زمان و بلافاصله قابل عزل و نصب هستند.

خلاصه کلام اینکه زنان ایران هم مانند کارگران ایران، دانشجویان و سایر اقشار جامعه، زمانی در حقیقت و عمل می توانند به رهائی نهائی دست یابند که خود وارد صحنه عمل شده و منتظر نجات بدست «قهرمانان» سیاسی نشینند.

روز جهانی زن بر همه زنان جهان مبارک باد!

پانزده اسفند هزار و سیصد و هفتاد و نه

بولتن انگلیسی

«عمل کارگری» شماره ۱۰

شامل مقالات: کارگران کارخانه سیمین، اتحاد چپ کارگری و راه کارگر و دفاع از مجاهدین انتشار یافت.

<http://www.kargar.org/english.htm>

مصاحبه با **سارا قاضی**

سالگرد روز جهانی زن

رادیو روشنگران

<http://www.kargar.org/Roshangaran.htm>

جمعه ۹ مارس ۲۰۰۱ (۸ شب به وقت اروپا)

مسئله روز زنان ایران هم جدا از سایر مسائل جامعه و مسائل اقشار دیگر نیست. در حقیقت مسئله زنان با کلیه مسائل جامعه ارتباط مستقیم دارد. همانطور که در ابتدای این مقاله آمد، زنان در تمام مبارزات سهم و حضور داشته اند؛ در مسائل کارگری زنان کارگر، در مسائل دانشجویی زنان دانشجو، در مسائل اقلیتهای ملی زنان این اقلیتها، در مسائل مذهبی... مسائل سیاسی، اجتماعی، مدنی و غیره، همه جا زنان در این مسائل برابر مردان و گاهی هم بیشتر سهم می برند. حال چگونه می توان مثلاً مسائل اعتصاب دانشجویان را از مسائل زنان جدا کرد؟

دانشجویان زنی که برای آزادی بیان در روزنامه ها اعتصاب و تظاهرات کردند، با همان رژیمی در افتادند که برای کسب آزادی خود باید در بیافتند. زنانی که برعلیه بیکاری، تورم و فقر خود و خانواده های خود بیرون ریخته و اعتصاب می کنند، با همان رژیمی روبرو هستند که ستم جنسی را هم بر آنها روا می دارد. در نتیجه، دشمن اصلی در تمام این موارد یکی است: نظام سرمایه داری حاکم!

برای برچیده شدن هر یک از این ستم ها باید با همین نظام حاکم در افتاد. پس ریشه اصلی این همه مسائل نظام حاکم است. اما حالا برای سرنگونی این نظام چه راه حل اساسی وجود دارد؟ حالا که به جریانات سیاسی موجود امیدی نیست، پس راه حل چیست؟

راه حل بسیار ساده است. مسائل زنان هم مانند هر قشر دیگری در جامعه بدست خود زنان در ایران حل می شود. یعنی زنان ایران می توانند بطور مستقل از کلیه این جریانات اپوزیسیون داخل و خارج کشور، خود را سازماندهی کرده و در یک تشکل مستقل خواسته های خود را مشخص کنند و برای رسیدن به آنها فقط به تشکلات مستقل دیگر نظیر خود بپیوندند.

زنان ایران برای رسیدن به اهداف خود نه تنها باید رژیم حاکم را سرنگون کنند که می باید مبانی اصلی نظام سرمایه داری را هم (مانند مذهب، دولت و شکل خانواده بورژوائی) بطور کلی زیر و رو نمایند و بجای رأی به نمایندگان مجلس

ولی اگر حکومت واقعاً پارلمانی و دمکراتیک باشد آنوقت ما رای اکثریت میاوریم. ولی وقتی حکومت مربوطه خودش نماینده یک اقلیت ناچیز و سمبل عقب ماندگی و ارتجاع است و به زور اسلحه سرپا ایستاده، با دو نفر هم اگر بشود انداختنش باید انداخت...^۱

این سخنرانی «مارکسیستی» از جانب «رهبر» و نظریه پرداز «حزب کمونیست کارگری» نشان می دهد که ایشان نه درک درستی از «انقلاب کارگری» داشته و نه شناخت صحیح از ماهیت دولت بورژوازی که قرار است سرنگون گردد.

اول، «رهبر حزب» روشن بیان نمی کند که این «یک یا دو میلیون» نفری که قرار است طرفدار حزب باشند، چه کسانی هستند و چگونه طرفدار حزب شده اند؟ و این حزب چگونه قرار است این عده را به ضرورت تسخیر قدرت توسط رهبری خود متقاعد کند؟ چنانچه این عده از رهبران «عملی» کارگران در سراسر کارخانه های ایران بوده و سکان مبارزات ضد سرمایه داری در دو دهه پیش را در دست داشته و همه رهبری و برنامه «حزب» را در عمل پذیرفته باشند، «رهبر» حزب می تواند به این نیرو به عنوان یک نیروی بالقوه تعیین کننده در صدر صفوف کارگران اتکا کرده و سازماندهی براندازی نظام سرمایه داری و تشکیل حکومت کارگری را تدارک ببیند. اما، آیا چنین است؟ همه می دانند که پاسخ منفی است! حتی پرسابقه ترین «کادر»های حزب چنین ادعایی را نمی توانند بکنند. وجود ایستگاه رادیویی، انترنتی و تبلیغات جنجال آمیز و احیاناً داشتن حتی چند صد هزار شنونده رادیویی را نمی توان دال بر داشتن کادرهای حزبی و یا طرفداران برنامه حزب قلمداد کرد. بسیاری از جوانان کارگر و دانشجو و زنان ایران امروز در جامعه اختناق زده ایران، با اشتیاق به همه ایستگاه های رادیویی گوش فرا می دهند و حتی سمپاتی نیز به برخی پیدا می کنند. برای نمونه آقای مَهری گوینده رادیوی ۲۴ ساعته کالیفرنیا فراخوانی به یک تجمع را می دهد و عده ای نیز در آن شرکت می کنند (کاری که حتی «حزب» در موقعیت انجام آن نیست). آیا این عمل به مفهوم اینست که رادیو ۲۴

«حزب» مورد نیاز کارگران کدامست؟ سخنی با فعالان «حزب کمونیست کارگری»

م. رازی

Razi@kargar.org

با تشدید بحران سیاسی در ایران، ضرورت سازماندهی طبقه کارگر برای تدارک امر براندازی سرمایه داری و تشکیل یک حکومت کارگری، در دستور روز قرار گرفته است. بدیهی است که سازماندهی و تدارک طبقه کارگر برای تشکیل حکومت کارگری، به ایجاد یک حزب کارگری سراسری، که پرچم دار بسیج و سازماندهی سایر قشرهای تحت ستم جامعه نیز هست، پیوند خورده است. اما سؤال اینست که آیا امروز چنین حزبی وجود دارد؟ متأسفانه چنین حزبی نه در درون، و نه در برون ایران وجود ندارد. پس مسئله امروز جنبش کارگری، در واقع تدارک ایجاد نطفه های اولیه چنین حزبی است.

با این وصف، کماکان برخی از گروهها و سازمانهای خارج از کشور چنین وانمود می کنند که حزب طبقه کارگر را نقداً در خارج از کشور ساخته اند. این ادعا خلاف واقعیت است. مدعیان کاذب چنین نظریه ای، نه تنها تسهیلاتی برای ایجاد یک حزب کارگری بوجود نمی آورند که خود به عوامل بازدارنده آن روند در آتیه مبدل می گردند.

سازماندهی کارگران برای براندازی یا تدارک «کودتا»

یکی از حزبهایی که در خارج از کشور مدعی «کمونیستی» و «کارگری» است، «حزب کمونیست کارگری» است. رهبران این حزب به ویژه رهبر مرکزی آن، یک نظر «کودتا گرایانه» از روند دخالت حزب در تدارک طبقه کارگر برای براندازی دولت کنونی دارا ست. او استدلال می کند که: «بنظر من با دو میلیون یا با یک میلیون نفر هم میشود» قدرت را گرفت... «چرا نمیشود یک رژیم آخوندی را در یک مملکت با کمک یک اقلیت انداخت؟ من شنیده ام حکومت پارلمانی و دمکراتیک را نمیشود با نیروی اقلیت انداخت. بله،

^۱ - منصور حکمت، سخنرانی افتتاحیه کنگره سوم حزب کمونیست کارگری، انترناسیونال هفتگی، ۳۴، ص ۲

ساعته آمریکا در مقام تسخیر قدرت است؟ بهیچوجه! حضور و وجود چند صد هزار (حتی چند میلیون) شنونده و خواننده را نمی توان با حتی چند صد نفر کادر رهبری کننده جنبش کارگری در صحنه سیاسی یکی شمرد و یا مقایسه کرد.

به منظور ساختن کادرهای برجسته کارگری در درون جنبش کارگری باید در وهله نخست اعتماد این رهبران عملی کارگری را به خود جلب کرد. جلب اعتماد کارگران پیشرو به یک گروه (آنهم در خارج از کشور) بسیار دشوار و حتی می توان اعتراف کرد که غیر عملی و غیر ممکن است (ادعاهای «رهبر حزب» مبنی بر اینکه برای ساختن حزب کارگری لزومی ندارد به ایران رفت و در میان کارگران بود کذب محض است). افراد و نیروهای یک گروه انقلابی بایستی از ابتدا و همراه با پیشروی کارگری و آنهم در صحنه عمل (یعنی در کف کارخانه ها و محلات کارگری) آغاز به کار مشترک کنند. با آنها فعالیت کنند و آشنا شوند؛ با آنها آموزش ببینند و با آنها مبارزات ضد سرمایه داری انجام دهند و نهایتاً با آنها نطفه های اولیه یک حزب کارگری را بنا نهند. این کار را بهیچوجه نمی توان از طریق رادیو و تلویزیون و انترنت از خارج از کشور انجام داد.

دوم، منظور از «حکومت پارلمانی و دمکراتیک» که قرار است کمونیستها در آن رای اکثریت آورند، چیست؟ اگر منظور یک حکومت کارگری است که دیگر نام آن «حکومت پارلمانی و دمکراتیک» نیست. اگر منظور یک حکومت بورژوایی از نوع اروپایی است، بحث «رهبر حزب» کاملاً غیر مارکسیستی است. کمونیستها هیچ توهمی نسبت به انتخابات پارلمانی بورژوایی ندارند. شرکت در رای گیری ها (در صورت لزوم) تنها یک تاکتیک تبلیغاتی می تواند باشد و بس! منظور از شرکت در انتخابات پارلمانی برای اخذ اکثریت آرا و شرکت در حکومت بورژوایی نیست. زیرا کمونیستها تنها خواهان براندازی یک حکومت استبدادی (از نوع رژیم آخوندی کنونی در ایران) نیستند، بلکه خواهان براندازی کل نظام سرمایه داری (با تمام گرایش های دورن و برون حکومتی آن و ابزار پارلمانی اش) هستند. اگر موقعیت انقلابی حتی در جمهوری های پارلمانی (مانند اروپا یا آمریکا) وجود داشته باشد و بخش قابل ملاحظه و تعیین کننده پیشروی کارگری حزب خود را تشکیل داده و نطفه های شوراهای شکل گرفته باشند، بایستی تدارک براندازی این دولتها را نیز دید. آرای اکثریت پارلمانی یک فریب بورژوایی

است که از هیچ پشتوانه و اعتباری برخوردار نیست. این قبیل استدلالها القبای مارکسیزم است. اما متأسفانه از جانب «رهبر حزب» که به خود لقب «کمونیست کارگری» داده، مورد تجدید نظر قرار گرفته است.

نظر لنین در مورد انتقال آگاهی از بیرون به درون طبقه کارگر

«رهبر حزب» می گوید که: «یک حزب بلشویکی از جنس ما یک بار دیگر کاری که بلشویکها کردند» می تواند انجام دهد.^۲ به سخن دیگر استدلال می شود که اگر «حزب بلشویک» (یا لنین) توانست در اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، انقلاب را از طریق انتقال «آگاهی» از بیرون به درون طبقه کارگر، انجام دهد، چرا «رهبر حزب» نمی تواند چنین کند؟ متأسفانه این استدلالها ارتباطی به موقعیت امروز «حزب کمونیست کارگری» ندارند. تنها وجه اشتراک حزب «لنین» و حزب «حکمت» در این است که اعضای هر دو آنها یک دوره ای «خارج» از کشورشان بوده اند. همین و بس! برنامه حزب بلشویک و روش کار آن با این حزب کاملاً متفاوت بود.^۳ اما، در مورد روش کار تشکیلاتی:

اول، بحثی که لنین در ۱۹۰۳ در موقعیت آندوره روسیه مطرح کرد (اگر هم در آن زمان صحت می داشت)، امروز کاملاً اشتباه است. گرچه لنین چنین بحثی را متکی بر نظریات «ویکتور آدلر» و «کارل کائوتسکی» در سال ۱۹۰۳ ارائه داده (آنهم نه به شکل انتزاعی ای که «رهبر حزب» ارائه می دهد)، هدفش عمدتاً مبارزه با انحراف «اکنونیست»ی آن زمان بود (کسانی که نقش حزب پیشتاز انقلابی را زیر سؤال می بردند و سخن از جنبش «صد در صد» کارگری به میان می آوردند). لنین پس از تجربه انقلاب ۱۹۰۵ به کرات این نظریه را مورد نقد و اصلاح قرار داد و صحبت از این به میان می آورد که «سازمان انقلابیون چیزی جز یک بازی، یک ماجراجویی و یک پرچم ساده نخواهد بود... و فقط در پیوند با طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خودانگیخته به مبارزه برخاسته است معنی دارد».^۴ این نقد لنین هم اکنون شامل حال نظریات «رهبر حزب» می گردد. حزبی که

^۲ - همانجا، ص ۳

^۳ - این بحث از حوصله مقاله فعلی خارج است. رجوع شود به «نقد»

برنامه «حزب» در صفحه انترنی

<http://www.kargar.org/naghdpage.htm>

^۴ - لنین، پیشگفتار مقاله «دوازده سال»، ۱۹۰۸

جهت یک گرایش راستگرای «خرده بورژوا رادیکال» در حال حرکت است. اما، نام سابق حزب برای جلب افرادی که کماکان به جنبش کارگری علایقی دارند، حفظ شده است.

این تناقض اساسی و شکننده می تواند تنها با در انطباق قرار دادن ماهیت واقعی «حزب» با شکل ظاهری آن حل گردد. اگر چنین شود بدیهی است که هم گرایش های دمکرات بورژوا و خرده بورژوا در این حزب که نام کنونی و بال گردنشان شده است راضی شده؛ و هم گرایش های متمایل به طبقه کارگر جایگاه خود را در درون جنبش کارگری و پیشروی کارگری پیدا می کنند.

شانزده اسفند هزار سیصد و هفتاد و نه

کارنامه‌ی

«سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

م رازی

بخش سوم

تشکیل «کمیته ضد اختناق در ایران»

و انتشار نشریه «به سوی آزادی»

در بهار ۱۳۵۵، به دنبال اشغال سفارت ایران توسط ۲۱ تن از مبارزین کنفدراسیون، در اعتراض به کشتار ۹ نفر زندانی سیاسی (گروه جزنی)، و دستگیری ۲۱ تن توسط پلیس انگلستان «کمیته دفاع از ۲۱ نفر» ساخته شد. گروه، به عنوان یکی از گرایشهای فعال در واحد لندن، نقش تعیین کننده ای در آن کمیته ایفا کرد. با استفاده از آن اتفاق، شرایط اختناق در ایران و رابطه دولت بریتانیا با رژیم شاه وسیعاً افشاء شد و زمینه مساعدی برای تداوم کار دفاعی علیه رژیم شاه و در دفاع از حقوق دمکراتیک مردم ایران فراهم آمد. از این رو، پس از رهائی ۲۱ تن از زندان، رفع هر گونه اتهام از آنها، که خود نتیجه مستقیم فعالیت کمیته بود، پیشنهاد تشکیل یک کمیته دائمی توسط گروه مطرح گردید. علیرغم مخالفت‌هایی از سوی سایر گرایشهای موجود، کمیته دائمی ای بر اساس یک اتحاد عمل با همکاری کلیه گرایشها ساخته

کوچکترین پیوندی با «طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیخته به مبارزه برخاسته» (یعنی پیشروی کارگری)، چیزی جز «یک بازی، یک ماجراجویی و یک پرچم ساده» نمی تواند باشد^۵ دوم، در وضعیت کنونی ایران، انتقال آگاهی از بیرون (توسط عده ای «روشنفکر کمونیست») به درون (به کل طبقه کارگر) یک بحث کاملاً انحرافی و بی اساس است (حتی اگر تمام اعضای آن حزب در خود ایران باشند). در ایران «طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیخته به مبارزه برخاسته» سالهاست که ظاهر شده است. پیشروی کارگری قادر شده که به تکامل تئوری های مبارزاتی مشخصی دسترسی پیدا کرده و در نتیجه نظریه انتقال آگاهی از بیرون به درون طبقه کارگر^۶ دیگر منتفی است. زیرا امروزه آگاهی می تواند از «درون» به «درون» برده شود. یعنی از درون پیشروی کارگری (طبقه کارگر به مفهوم اخص کلمه) به درون طبقه کارگر به مفهوم اعم کلمه، برده شود. نقش اساسی روشنفکران کمونیست ایجاد تسهیلات ضروری برای تسریع این روند است. کمونیستهای انقلابی تنها با پیوند با این قشر اجتماعی (پیشروی کارگری) قادر به ارتباط گیری و دخالتگری در درون طبقه کارگر خواهند بود. رهبران حزبهایی مانند «حزب کمونیست کارگری» که خواهان علم کردن «یک پرچم ساده» و «بازی» و «ماجراجویی» هستند، نه تنها نقشی در انقلاب کارگری آتی ایفا نخواهند که در بهترین حالت به نیرویی بازدارنده تبدیل شده و در بدترین حالت آلت دست بورژوازی خواهند شد.

«ماهیت» یک حزب باید با «شکل» آن منطبق باشد

بنا بر سخنان «رهبر حزب» بدیهی است که «حزب کمونیست کارگری» ماهیت یک «حزب پیشتاز انقلابی» ای که خود را برای یک انقلاب کارگری (سوسیالیستی) در میان پیشروی کارگری آماده می کند، ندارد. این حزب در نهایت «حزب»ی متشکل از گرایش های و افراد مختلف خرده بورژوازی و عده ای با گرایش های کارگری در خارج از کشور است، که به علت نبود یک تشکیلات قوی کارگری در ایران و همچنین عدم وجود یک حزب بورژوا دمکرات پر قدرت، در درون یک «کیسه» گرد هم آمده اند. برنامه و ساختار تشکیلاتی این حزب به سرعت به

^۵ - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مقاله «حزب پیشتاز انقلابی»

همکاری سفارت ایران و دادن، گزارش در مورد وضع دانشجویان ایرانی به سفارت خوداری کردند.

با اوج گیری مبارزات و مقاومت مردم علیه دیکتاتوری شاه، در اوائل سال ۱۳۵۷، گروه با همکاری عده ای روشنفکر ایرانی نشریه ای تحت عنوان «به سوی آزادی» به مثابه نشریه فارسی «کاری» منتشر کرد، اهداف آن را در سر مقاله اش چنین توضیح داد: «ایران به سوی آزادی حرکت می کند و هدف ما کمک به ایجاد وسیع ترین جنبش دفاعی است که در برگیرنده تمام نیروهای مخالف اختناق بوده، مدافع قربانیان ارتجاع باشد. تا از این طریق این حرکت را یاری کنیم. ما واقفیم که تنها راه مبارزه علیه پایمال شدن حقوق دمکراتیک و علیه اختناق حاکم در ایران جنبش توده ای پیگیر، مصمم علیه استبداد است. امروز، امکانات مساعدی برای وحدت عمل نیروهای ضد اختناق در مقیاسی عظیم، علیه کلیه جوانب اختناق وجود دارد باید کوشید، تا با ایجاد کمیته های دفاعی و جبهه های واحد مبارزاتی این امکانات را به واقعیاتی نیرومند تبدیل ساخت..... دوره آینده دوره بسط و رشد مبارزه ضد اختناق است و برنامه ریزی جدی برای این مبارزه در دستور کار قرار دارد..... (به سوی آزادی: شماره ۲، خرداد ۱۳۵۷) آن نشریه که تا دوره قبل از قیام در چندین شماره انتشار یافت. کلیه جوانب اختناق در ایران، مقاومت توده ای را وسیعا منعکس کرد.

گسترش فعالیتهای دفاعی «کاری» مترادف شد با از هم پاشیدن کنفدراسیون در اغلب کشورهای اروپایی. به جای اتحاد، انشعاب سازمان یافت. در برخی شهرها حتی پنج الی شش سازمان مختلف دانشجویی تحت عنوان کنفدراسیون وجود داشت، و فعالیتهای آنها علیه یکدیگر متمرکز شده بود. در چنین شرایط طی مقالات متعددی علل بحران کنفدراسیون، و پیشنهاد هائی مبنی بر ارائه راه حل به بن بست، جنبش دانشجویی، در نشریه کندوکاو مندرج شد.^۴ در مقابل گرایشهایی که وحدت سیاسی و اتحاد عمل را یکی می پنداشتند. چنین توضیح داده شد: وحدت سیاسی در مبارزه ضد امپریالیستی فقط بر اساس یک برنامه مارکسیستی- انقلابی (سوسیالیستی) ممکن است و گرایش های مارکسیستی تحت هیچگونه شرایطی نمی توانند وارد بلوک

شد- گرچه پس از مدت کوتاهی آن گرایشها کمیته را ترک کردند.^۴

«کمیته ضد اختناق در ایران» (کاری) بر محور نکات زیر خود را آغاز کرد. فعالیت در راه آزادی کلیه زندانیان سیاسی ایران بدون در نظر گرفتن عقاید سیاسی یا عضویت سازمانی آنان، فعالیت در راه کسب حقوق دمکراتیک در ایران، فعالیت در راه اخراج کلیه عوامل ساواک از بریتانیا و علیه اقدامات ساواک که متوجه مبارزین ضد رژیم در آن کشور بود، فعالیت علیه سیاست دولت بریتانیا مبنی بر پشتیبانی و حفظ مناسبات دوستانه با رژیم دیکتاتوری ایران. در طی بیش از دو سال از فعالیت آن کمیته، دهها اتحادیه کارگری و دانشجویی، بیش از ۳۰ نماینده مجلس و چندین نویسنده و روشنفکر و شخصیتهای سرشناس انگلستان پشتیبانی خود را از اهداف آن اعلام کردند. در این مدت کوتاه و «کاری» توانست با شرکت در دهها کنفرانس سالانه اتحادیه های کارگری و دانشجویی، برگزاری صدها جلسه در نقاط مختلف انگلستان، تشکیل کنفرانس های مطبوعاتی، ترتیب چندین هیئت نمایندگی اعتراضی به سفارت ایران، برگزاری تظاهرات و پیکت های متعدد و فعالیت انتشاراتی (بولتن های ماهانه، جزوات^۵ و اعلامیه ها)، وزنه سنگینی از اعتراض علیه اختناق در ایران ایجاد کند. در اثر فعالیتهای «کاری» هزارها نفر از مردم انگلستان از وحشیگری های رژیم شاه مطلع شدند، و حرکات متعدد اعتراضی علیه حمایت نظامی، سیاسی و اقتصادی دولت انگلیس از رژیم ایران به راه افتاد. و مساله فعالیتهای ساواک علیه مبارزین ضد رژیم در انگلستان در سطح وسیع منجمله در پارلمان انگلیس مطرح شد و اکثر دانشگاهها و مؤسسات مختلف آموزش عالی از

^۴ - در آن دوره سه گرایش اصلی در واحد لندن فعال بودند. هواداران فدائیان (نشریه ۱۹ بهمن). هواداران جناح 'چپ' جبهه ملی (که خود را سازمان اتحاد کمونیستی سپس سازمان وحدت کمونیستی نامیدند) و طرفداران نشریه کندوکاو. در جریان اول به این بهانه که سازمان جوانان دمکرات (حزب توده) خواهان ملحق شدن به کمیته بود، آن را ترک کردند- حزب توده هرگز در آن کمیته شرکت نکرد.

^۵ - دو جزوه اصلی که هزاران نسخه در سراسر جهان توزیع شد عبارت بودند از: 'ایران امپراطوری اختناق شاه، و طبقه کارگر: بررسی شرایط اختناق و مبارزات آن، (ترجمه فارسی این جزوه در نشریه کندوکاو، شماره ۶، پائیز ۱۳۵۶ منتشر شد).

^۱ - عمده ترین مقالات عبارت بودند از: "کنفدراسیون، بحران وحدت بحران را، کندوکاو شماره ۵، زمستان ۱۳۵۵، و بحران کنفدراسیون و طرح اولیه برنامه دفاعی، کندوکاو شماره ۶، پائیز ۱۳۵۶.

مختلف، مبارزه برای ایجاد جبهه واحد در عرصه عملی است..... اصولی ترین پایه وحدت مبارزه ای است که وسیع ترین نیرو را در مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری پلیسی به مؤثرترین نحوی بسیج کند و آن وحدت مستلزم استقلال سیاسی و تشکیلاتی کلیه نیروهای شرکت کننده در آن بود (تمام نقل قولها از مقاله «کنفدراسیون، بحران وحدت یا وحدت بحران را، کندوکاو، شماره ۵، زمستان ۱۳۵۵) پیشنهاد های فوق در سمینار ها و کنفرانس ها و جلسات متعددی، توسط گروه، مطرح شد. اما، فرقه گرایی نیروهای متشکل در کنفدراسیون آن سازمان را، در ابتدا، به چند بخش منشعب از یکدیگر، و سپس به عدم تحرک کامل کشانید. ادامه دارد

نشر «کارگری سوسیالیستی»

منتشر کرده است

- ۹- نتایج و چشم اندازها تروتسکی (۴/۵ مارک)
- ۱۲- انسان سوسیالیستی ایزاک دویچر (۳/۵ مارک)
- ۱۳- تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم فردریش انگل (۴ مارک)
- ۱۴- پلتفرم اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران (۲/۵ مارک)
- ۱۵- جایگاه مارکسیسم در تاریخ ارنست مندل (۴ مارک)
- ۱۶- نقدی بر نظریات مندرج در نشریه «کارگر تبعیدی» (۴ مارک)
- ۱۷- برنامه کمونارهای بلانکیست فراری فریدریش انگلس (۲/۵ مارک)
- ۱۸- نقدی به نظریات حزب کمونیست کارگری م. رازی (۵ مارک)
- ۱۹- بیانیه کمونیست کارل مارکس، فریدریش انگلس (۵ مارک)
- ۲۰- در باره سرمایه مارکس (جلد ۱) فریدریش انگلس (۴/۵ مارک)
- ۲۱- در باره سرمایه مارکس (جلد ۲) فریدریش انگلس (۵ مارک)
- ۲۲- اخلاق آنها و اخلاق ما تروتسکی (۵ مارک)
- ۲۳- نقد برنامه گوتا کارل مارکس (۵ مارک)
- ۲۴- اصول کمونیسم فریدریش انگلس (۳/۵ مارک)
- ۲۵- الفبای کمونیسم ن. بوخارین، الف. پرابراشنسکی (۵ مارک)
- ۲۶- فقر فلسفه (جلد ۱) کارل مارکس (۵ مارک)
- ۲۷- فقر فلسفه (جلد ۲) کارل مارکس (۵ مارک)
- ۲۸- در باره بورکراسی ارنست مندل (۵ مارک)
- ۲۹- بی اعتنائی به سیاست کارل مارکس (۱/۵ مارک)
- ۳۰- استالینیزم و بلشویزم تروتسکی (۳ مارک)
- ۳۱- اتحادیه های کارگری فریدریش انگلس (۲/۵ مارک)

سیاسی با نمایندگان بورژوازی یا بورکراسی های ضد انقلابی چین و شوروی شوند. زیرا قانونمندی عینی دینامیزم مبارزه طبقاتی در ایران در تضاد مستقیم با برنامه بورژوا دمکراتیک و تئوری انقلاب مرحله ای است. اما حزب انقلابی طبقه کارگر و برنامه انقلابی- انتقالی لازم برای متحد و متشکل کردن مبارزات دموکراتیک- ضد امپریالیستی و جهت انقلابی- سوسیالیستی دادن به آن هنوز در ایران پایه ندارد و این برنامه و رهبری نمی تواند صرفا بر اساس تجربیات قشر روشنفکر و به وسیله آن بوجود آید. بنابراین در مرحله کنونی نه آن رهبری و برنامه ای که بتواند وحدت سیاسی لازم را در کنفدراسیون ایجاد کند موجود است و نه امکان اینکه گرایش های ایدئولوژیک درون قشر روشنفکر بتواند بیش از یک ائتلاف بی پرنسیب و بحران زا وحدت سیاسی دیگری برقرار کنند. از این رو، وظیفه مارکسیست ها در این مرحله مبارزه با تمام گرایشهایی است که می خواهند یک چنین وحدت سیاسی تخیلی و در نتیجه بی پایه ای را به کنفدراسیون تحمیل کنند..... و در مورد اشکالات تشکیلاتی کنفدراسیون: اعمال روش های بورکراتیک و عدم پذیرش حق گرایش، چنین پیشنهاد شد: «..... درون قشر روشنفکر ضد رژیمی (به خصوص متشکل در خارج از کشور) گرایش های متشکل سیاسی وجود دارد. هر گونه تشکلی از مجموعی از این گرایشهای مختلف (مثلا کنفدراسیون) باید این واقعیت غیر قابل انکار و اجتناب را در موازین تشکیلاتی سازمان منعکس کند. بنابراین، حق کامل تشکیل گرایش به عنوان یک اصل سازمانی باید در کنفدراسیون پذیرفته شود و تمامی سلسله مراتب تشکیلاتی آن بر این مبنی تغییر کند ترکیب ارگان های رهبری، تصمیم گیرنده کنفدراسیون باید بازتاب کننده گرایش بندی موجود باشد و شیوه های تشکیلاتی انتخاب این ارگان ها برای تضمین این ترکیب به نحو ضروری تغییر کند. ارگان های انتشاراتی، تبلیغات کنفدراسیون یا باید کاملا بر عقاید تمام گرایش های موجود باز باشند یا اینکه اصولا از هر نوع اظهار عقیده ایدئولوژیک خوداری کرد. به ارگانهای خبری اطلاعاتی صرف تبدیل شوند..... بدین ترتیب، از هر گونه تحمیل عقاید ایدئولوژیک یک گرایش بر گرایش دیگر باید جلوگیری شود. گرایشی که رسالت تاریخی دارد در عمل این رسالت را اثبات خواهد کرد و مارکسیست ها نیازی به اینکه از طریق تشکیلاتی و بوروکراتیک برتری نظراتشان را ثابت کنند ندارند..... و پیشنهاد برای رفع بحران کنفدراسیون بدین ترتیب جمع بندی شد. تنها راه اصولی فراهم ساختن زمینه همکاری میان گرایش های